



حافظ

نگرفت در تو، گریه «حافظ»، به هیچ رو
حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست

صفحه از: علیرضا بهرامی

صفحه آخر

■ همشهری آنلاین: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: محسن مهدیان
■ سردبیر: دانیال معمار
■ دبیر تحریریه: شهرام فرهنگي
■ معاونان سردبیر: علی عمادی، شاهین امین
■ مدیر فنی: حامد یزدانی
■ مدیر هنری: مهدی سامانی
■ دبیر عکس: امیر پناهیور
■ سرزمین من: مدیر: سیده زهرا عباسی
■ دبیر: زهرا رفیعی
■ تدرستی: مدیر: جواد نصرتی
■ دبیر: مریم سرخوش
■ سرخ: مدیر: جواد عزیزی
■ دبیر: محمد جعفری
■ دانشتیه: مدیر: فرامرز شیرزادی
■ طرح و گرافیک: مدیر: محمد علی حلیمی
■ جامعه: مدیر: مسعود میر
■ دبیر: فاطمه عسگری نیا
■ ۲۴ (سینما و تلویزیون): مدیر: زینب سعید مروتی
■ دبیر: علیرضا محمودی
■ صفحه آخر: مدیر: عباسی محمدی
■ سرگرمی: مدیر: فرامرز شیرزادی
■ طرح و گرافیک: مدیر: محمد علی حلیمی
■ سردبیر آنلاین: سید مجتبی صادقی
■ معاونان آنلاین: کامران یارچی، حامد فوقانی
■ مدیر محتوای تلویزیون: اسماعیل سلطنت پور
■ زهرا سادات بهشتی
■ مدیر بخش زنده: امیر حسین محمد دوست
■ مدیر تولید تلویزیون: الهه سادات بهشتی
■ مدیر فضای مجازی: محمد حسین امیری

کتاب خور

به پنهان روز جهانی توان خواهان

شناخت توان خواهان



در یک جامعه مترقی، همه ساکنانش نسبت به هم حس تعلق و تعهد دارند و کسی خود را جدا افتاده نمی داند و حتی حس بی توجهی هم ندارد. در چنین جامعه‌ای تلاش می شود همه افراد بتوانند در تصمیم گیری های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مشارکت کنند و ویژگی های فیزیکی و فرهنگی مانع مشارکت افراد در اداره آن جامعه نمی شود؛ حتی اگر برخی از آنها از نظر فیزیکی یا ذهنی، ویژگی های خاص و منحصر به فرد داشته باشند. این جامعه آرمانی، تلاش می کند از توانایی همه افرادش بهره مند شود، چون می داند همه جزئی از کل هستند و اگر عضوی به درد آورد روزگار، بی پروبرگرد، دگر عضوها را هم نماند قرار! اما برای رسیدن به چنین جامعه‌ای، اعضای آن باید یکدیگر را به خوبی بشناسند و به هم احترام متقابل بگذارند. اما چگونه می توان یکدیگر را شناخت؟ به خصوص اعضای را که گوشه گیر ترند و شرایط خاص فیزیکی و ذهنی دارند؟ قطعا یکی از راه های شناخت توانایی این گروه از جامعه، نشست و برخاست با آنان است. به زبان ساده نباید بخشی از جامعه آن هم با توانایی ها و استعداد های خاص از دیگر اعضای جامعه جدا شوند. در واقع در دنیای مدرن امروزی حتی کودکان با نیاز های خاص هم در مدارس معمولی تحصیل می کنند تا همه بچه ها با هم تعامل داشته باشند و به هم و از هم بیاموزند. اما یکی از دیگر از راه های شناخت افراد با شرایط خاص در هر جامعه، مطالعه است؛ به خصوص مطالعه کتاب هایی که در آن قهرمان داستان یک توان یاب باشد.

کتاب «تفکات کم اهمیت زندگی یک کاکتوس» نوشته داستی بولینگ با ترجمه آیدا عباسی یکی از این کتاب هاست. در این کتاب آون گرین دیکتر ۱۳ ساله است که با نقص عضو متولد شده. او دست ندارد اما درباره این نقص عضوش داستانی ساخته است که برای همه تعریف می کند. آون توان زنده گیتار هم هست، فوتبال هم بازی می کند و همه کارهایش را با انجام می دهد. کتاب «شگفتی» نوشته آر جی پلاچو باتر جمه پروین علی پور هم قهرمانی توان خواه دارد.

دور دنیا

مرد فندکی



مردی ۶۷ ساله به نام دنگ از شهر چنگدو در استان سیچوان چین، پس از تحمل یک ماه نفخ و درد شکمی، سرانجام به بیمارستان مراجعه کرد. او ابتدا این علائم را به ورم معده نسبت داده بود، اما با وخامت وضعیتش و بی تأثیر بودن دارو ها و رژیم غذایی، تصمیم گرفت دوباره به پزشک مراجعه کند. در به بندی شدید شده بود که حتی نمی توانست دراز بکشد.

پزشکان پس از انجام آندوسکوپی، جسمی سیاه، صاف و مستطیل شکلی را در عمق معده او یافتند که به شدت توسط اسید معده خورده شده بود. به دلیل سطح لغزنده این جسم، تلاش اولیه برای خارج کردن آن ناموفق بود و تیم پزشکی تصمیم گرفت ابتدا ماهیت آن را شناسایی کند. وقتی از دنگ درباره این شيء پرسیده شد، او به یاد آورد که حدود ۳۰ سال پیش، در یک شب نشینی با دوستانش و در جریان یک شرط بندی، یک فندک پلاستیکی را بلعیده بود. او هرگز این موضوع را با خانواده اش در میان نگذاشته بود. و تصور می کرد فندک مدت ها پیش از بدنش دفع شده است. با مرور خاطرات، به یاد آورد گه گاه دچار درد معده بی دلیل می شده، اما هرگز فکر نمی کرده علت آن فندک بلعیده شده باشد.

پس از تأیید اینکه جسم خارجی یک فندک است، پزشکان به دنبال بهترین روش برای خارج کردن آن بودند. جراحی، بیش از حد تهاجمی تشخیص داده شد و آندوسکوپی معمولی نیز به دلیل سطح صاف فندک احتمال موفقیت پایینی داشت. در نهایت از روشی استفاده شد که طی آن فندک کاملاً پوشانده و سپس خارج شد. با وجود خوردگی شدید بدنه فندک، پزشکان با شگفتی دریافتند که هنوز گاز درون آن باقی مانده و فندک همچنان کار می کند. آنها توضیح دادند که بدنه فندک های معمولی از پلی پروپیلن یا پلاستیک ABS ساخته شده بوده که در برابر اسید معده بسیار مقاوم است. پیش تر نیز گزارش هایی از افرادی منتشر شده بود که با قاشق فلزی در مری یا تلفن همراه در معده زندگی کرده بودند. اما ۳۰ سال زندگی با فندکی گازدار در معده زمان بسیار طولانی تری است.

فرمول جهانی برای آسمان آبی

روایتی از پایتخت هایی که روزی در دود غرق بودند اما امروز به آسمان آبی دست یافته اند



فاطمه عباسی | روزنامه نگار | توسعه شهرنشینی و صنعتی شدن در تمام دنیا همواره با چالش هایی همراه بوده که آلودگی هوا یکی از مهم ترین آن هاست. بسیاری از کلان شهر های پیشرفته جهان روز گاری وضعیتي به مراتب دشوار تر از امروز پایتخت های در حال توسعه

داشتند، اما نکته امیدوار کننده اینجاست که این پدیده یک وضعیت پایدار و تغییرناپذیر نیست. تاریخ مدیریت شهری در جهان نشان می دهد که با ترکیبی از سیاست گذاری صحیح، فناوری و همراهی شهروندان می توان بر این چالش غلبه کرد. در این گزارش نگاهی

لندن؛ دریافت اجاره بها از اگزوزها

پایتخت انگلستان که روزگاری «همود» قاتلش در عرض چند روز هزاران نفر را به کام مرگ کشاند، استراتژی خود را از «ممنوعیت زغال سنگ» به «قیمت گذاری هوشمند» تغییر داد. لندن امروزی دیگر به تذکر بسنده نمی کند؛ بلکه دست در جیب آلوده کننده می کند. با اجرای طرح ULEZ، هر خودرویی که استاندارد نباشد برای ورود به شهر باید هزینه سنگینی بپردازد. لندن ها ثابت کردند که وقتی برای آلودگی «قیمت واقعی» تعیین شود و هزینه استفاده از خودروی شخصی بالا برود، شهروندان و خودروسازان ناچارند رفتارشان را اصلاح کنند و به سمت حمل و نقل پاک تر بروند.

توکیو؛ وقتی دادگاه ها طرف مردم را گرفتند

ژاپن در دهه ۶۰ میلادی تاوان سختی برای رشد صنعتی داد و بیماری های تنفسی در این کشور بیداد می کرد؛ اما نقطه عطف توکیو، ورود قدرتمند سیستم قضایی بود. دادگاه های ژاپن با صدور احکامی انقلابی، صنایع را مسئول مستقیم سلامت مردم دانستند. اصل «آلوده کننده می پردازد» در این شهر تبدیل به قانون سخت و سختی شد که طبق آن، کارخانه ها مجبور شدند هزینه درمان قربانیان آلودگی را بپردازند. همین فشار مالی سنگین باعث شد تا صنایع برای قرار از ورشکستگی با سرعتی باورنکردنی تکنولوژی های خود را سبز و فیلتراسیون را اصلاح کنند.

لس آنجلس؛ تسلیم کردن غول های خودروسازی

لس آنجلس به دلیل موقعیت جغرافیایی کاسه مانندش شباهت عجیبی به تهران دارد و زمانی در دود خودروها غرق بود. راهکار آنها اما «فناورانه» بود. کالیفرنیا به جای حذف خودرو، استانداردها را چنان بالا برد که خودروسازان آن را غیرممکن می دانستند. اجباری شدن «میدل های کاتالیستی» و حذف سرب از بنزین نتیجه ایستادگی حاکمیت در برابر خودروسازان بود. لس آنجلس نشان داد که حتی با وجود میلیون ها خودروی می توان با دیکته کردن تکنولوژی برتر به صنعت، واکنش های شیمیایی جوی را خنثی کرد و غلظت آزن را پایین آورد.

سنگاپور؛ خیابان، کالایی لوکس و کمیاب

در این دولت شهر آسیایی، داشتن خودرو حق نیست، بلکه امتیازی گران قیمت است. سنگاپور با منطق «کمیابی فضا» به جنگ ترافیک و دود رفت. در اینجا سیستم نرخ گذاری شناور حاکم است که عوارض تردد را بر اساس لحظه ای بودن ترافیک تغییر می دهد. شاهکار آنها اما سیستم سهمیه بندی است؛ جایی که شما برای خرید خودرو باید در یکمزایده شرکت کنید و مجوز ۱۰ ساله بخرید. در آمد حاصل از این سختگیری های شدید، مستقیماً به بودجه توسعه حمل و نقل عمومی تزریق می شود تا کسی بهانه نبود مترو و اتوبوس نداشته باشد.

آلمان؛ مهندسی باد و جراحی صنعت

آلمانی ها در ۲ دهه جهیجنگیدند. در منطقه صنعتی «روهر»، با وضع قوانین فنی سختگیرانه، چهره دودزای صنعت را شستند و کارخانه های زغال سنگ را به پارک های فناوری و فضای سبز تبدیل کردند؛ اما در «اشتوتگارت» که مشکل حبس هوا داشت، شهرسازی را با اقلیم آشتی دادند. آنها با شناسایی «کریدورهای باد» ساختوساز در مسیرهای تنفسی شهر را ممنوع کردند تا پادهای خنک شبانه بتوانند آلودگی را جارو کنند. آلمانی ها به این نتیجه رسیدند که ساختمان های بلند نباید راه نفس شهر را ببندند.

ستول؛ تخریب بزرگراه برای رسیدن به رودخانه

شجاعانه ترین تصمیم شاید متعلق به ستول باشد. در سال ۲۰۰۳ شهر دار وقت تصمیم گرفت نماد مدرنیته شهر، یعنی یک بزرگراه طبقاتی برتردد را خراب کند تا رودخانه مدفون شده زیر آن احیا شود. برخلاف پیش بینی ها که از قفل شدن ترافیک می گفتند، «تخریب» شد مردم آلودگهای رفتاری خود را تغییر دادند و به سمت حمل و نقل عمومی رفتند. بازگشت آب و جریان هوای مرکز شهر را کاهش داد و «جزیره گرمایی» را که عامل تشدید آلودگی بود، از بین برد. ستول ثابت کرد که گاهی برای ساختن، باید خراب کرد.

کپنهاگ؛ دوچرخه سواری به مثابه سود خالص

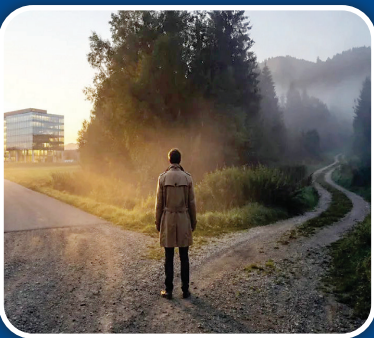
پایتخت دانمارک مسئله را کاملاً اقتصادی حل کرد. آنها محاسبه کردند که هر کیلومتر ماشین سواری چقدر برای دولت (تصادفات، آلودگی، سلامت) هزینه دارد و هر کیلومتر دوچرخه سواری چقدر سود می آورد. نتیجه این شد که دوچرخه نه یک سرگرمی، بلکه ستون فقرات حمل و نقل شد. با ایجاد «موج سبز» چراغ های راهنمایی و مسیرهای ایمن، شهروندان دریافتند که رکاب زدن سریع ترین و ارزان ترین راه است. کپنهاگ نشان داد که تغییر فرهنگ ترافیکی نیازمند زیرساختی است که رفتار درست را برای شهروندان «سودآور» کند.

تهران؛ ایستاده در آستانه تحول

تهران امروز دست بسته نیست. اقدامات مهمی در سال های اخیر انجام شده؛ از توسعه فضای سبز، خطوط مترو و گسترش حمل و نقل عمومی و همچنین ارتقای کیفیت سوخت نسبت به دهه های گذشته گرفته تا سختگیری های معاینه فنی و طرح های ترافیکی. اینها قدم های رویه جلویی بوده اند که اگر نبودند، شاید وضعیت امروز غیر قابل تحمل تر بود. اما آنچه تجربه ۷ کلاشهر بالا به ما می گوید، این است که برای غلبه بر «این حجم از آلودگی» اقدامات معمولی کافی نیست. تهران برای بازپس گیری آسمان آبی اش شاید نیاز به یک «تغییر پارادایم» داشته باشد. ما زیرساخت های قانونی و فنی را داریم؛ شاید حالا نوبت آن باشد که کمی قواعد بازی را به نفع ربه های شهر تغییر دهیم. آسمان آبی پادشاه شهرهایی است که جرأت می کنند متفاوت تصمیم بگیرند.

حال خوب

تصمیم بزرگ



اگر کسی از شما بپرسد پر مخاطره ترین تصمیمی که در زندگی گرفته اید چه بوده، احتمالاً به از دواج، خرید خانه یا حتی بچه دار شدن فکر می کنید. اما پژوهش جدید و ساختار شکنانه دانشگاه زوریخ، واقعیت متفاوتی را از روان انسان مدرن آشکار کرده است: امروز، «شغل» بزرگ ترین منبع اضطراب ماست. پژوهشگران این مطالعه به جای روش های قدیمی که در آن خودشان تعیین می کردند چه چیزی خطرناک است، این بار مستقیماً سراغ مردم رفتند و از ۴۳۸۰ نفر پرسیدند که «واقعاً از چه تصمیمی می ترسید؟» نتیجه، فهرستی از ۱۰۰ انتخاب پرریسک بود که یک شگفتی بزرگ داشت: تصمیمات شغلی (مانند استعفا یا تغییر مسیر کاری) با اختصاص حدود یک سوم پاسخ ها، حتی نگرانی های حوزه سلامت (با ۱۸ درصد) را پشت سر گذاشتند و در صدر ایستادند. این تحقیق نشان می دهد که در دنیای پیچیده امروز که با پدیده های نوظهوری مثل اعتبار به اخبار منفی گره خورده، تعریف ما از «خطر» تغییر کرده است. داده ها الگوهای جالبی را هم نشان دادند؛ مثلاً جوان ترها از «ترک شغل بدون پشتوانه» وحشت دارند، در حالی که برای افراد مسن «تغییر مسیر شغلی» ترسناک تر است. حتی تفاوت های جنسیتی عجیبی دیده شد؛ مثلاً مردان ۲۰ برابر زنان، پذیرش فناوری ۵۰ درصد یک ریسک تلقی کرده بودند. البته نباید فراموش کرد که این داده ها مربوط به شهروندان سوئیسی است و قطعاً «نقشه ترس» در ذهن یک ایرانی باغدغدغه های اقتصادی متفاوت، شکل دیگری دارد. با این حال، پیام این پژوهش برای سیاستگذاران جهانی و داخلی روشن است: برای درک جامعه، دیگر نمی توان به فرضیات قدیمی تکیه کرد؛ باید دید چه چیزی در لحظه اکنون، خواب را از چشم مردم می رباید.

عکس خانه

دماوند نگهبان پایتخت



این قاب، تنها تصویری از سنگ و سیمان و برف نیست بلکه آپنه ای است از روزهایی که آسمان سخاوتمندانه روی شهر بلخند می زند. تاریخ این تصویر که عماد نعمت الهی آن را ثبت کرده، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱ را نشان می دهد؛ روزی در میانه زمستان که گویی تهران با ساکنانش مهربان تر بود و هوای شهر، عطر برف و تازگی می داد. در این منظره باشکوه «دماوند» با آن دامنه یکدست سپید و قله سرریلند، چنان بر فراز ساختمان های کوتاه و بلند پایتخت سایه افکنده که گویی پدری مقتدر، مراقب فرزندان خویش است. نور سرخ فام خورشید بر پال های کوه، ترکیبی از صلابت و لطافت را خلق کرده که چشم هر بیننده ای را خیره می کند. این تصویر به ما یادآوری می کند که تهران، فارغ از هیاهو و شلوغی های روزمره، چه همسایه بی نظیری دارد. زیبایی ذاتی این شهر در پناه البرز مرکزی، حقیقتی انکارناپذیر است که گاهی پشت پرده غبار پنهان می شود. تماشای این شکوه، حسرت گذشته نیست بلکه امیدی است برای آینده؛ برای تکرار روزهای روشنی که باز هم بتوانیم از پنجره هایمان، به این دیو سپید پای در بند سلام کنیم.